

دولتِ حافظ

نرگس جهان*

در اصطلاح لغوی، واژه «دولت» معمولاً به معنی ثروت و حکومت می‌آید. دکتر معین در ذیل کلمه «دولت» آورده است:

”۱- دولت: گشتن از حالی به حالی (غم)؛ ۲- گردش نیکبختی مال و پیروزی از شخصی به دیگری؛ ۳- اقبال و نیکبختی؛ ۴- گروهی که بر مملکت حکومت می‌کنند از وزیران و رئیس مملکت؛ قوه مجریه؛ ۵- مملکت و کشور (خواه پادشاهی و خواه جمهوری)؛ ۶- اتفاق حسن و آن عنایت ازلی باشد.“

دولت‌خانه : قصر سلطنتی، کوشک، خانه سعادت.

دولت‌خواه : نیک‌خواه، خیرخواه.

دولت‌خواهی : نیک‌خواهی، خیراندیشی.

دولت‌سرا(ی) : کاخ سلطنتی، قصر.

دولتمند : سعادت‌مند، بختیار، توانگر، مالدار، غنی.

دولتی : منسوب به دولت، ملی، کارخانه‌های دولتی، ابنیه دولتی، کارمند

اداره دولتی، جمع دولتیان.“

حسن عمید مؤلف فرهنگ فارسی عمید در ذیل واژه دولت می‌نویسد:

”دولت «دولة» (د - ل) آنچه که به گردش زمان و نوبت از یکی به دیگری برسد.

گردش نیکی بود از کسی. دارایی، ثروت، مال و در اصطلاح سیاست، زمان

* استاد زبان فارسی دانشگاه دهلی، دهلی.

۱. محمد بن منور: اسرار التوحید، تصحیح و تعلیقات محمد رضا شفیعی کدکنی، ص ۳۱۴.

سلطنت و حکومت بر یک کشور و نیز هیئت وزیران، نخست وزیر و وزیران او، دولت جمع.

ولی در اصطلاح کنونی واژه «دولت» به معنی حکومت بکار برده می‌شود.

غلام حسین صدری افشار، سرین حکمی و نستون حکمی در فرهنگ فارسی امروز در ذیل کلمه «دولت» می‌نویسند:

«دولت دولت‌ها؛ دول ۱. مجموعه نهادها و سازمان‌هایی که برنامه‌ریزی، سیاست‌گذاری و اداره کارهای یک کشور را بر عهده دارد.

۲. شاخه اجرایی این مجموعه؛ گروه کوچکی از افراد که در یک زمان مقام‌های اجرایی کلیدی را در دست دارند و مسئول اداره و نظارت بر کارهای عمومی هستند؛ هیئت دولت؛ کابینه، ۳. هیئت رهبری سیاسی یک کشور، مال و ثروت.

دولت خواهی : هواداری از دولت

دولت خواه : خیر خواه

دولتی : مربوط یا منسوب به دولت.

در لغت‌نامه دهخدا در ذیل کلمه دولت آمده است:

«[دل] مأخوذ از تازی، ثروت و مال، نقیض نکبت - مال اکتسابی و موروثی. مال - مال و ظفر را دولت بدان سبب گویند که دست به دست می‌گردد. ثروت و مکنک و نعمت».

دهخدا در بیان معنی دولت، آیات زیر را از حافظ نقل کرده است:

حافظ از سیم و زرت نیست چه شد، شاکر باش

چه به از دولت لطف سخن و طبع سلیم

*

اگر به کوی تو باشد مرا مجال وصول رسد به دولت وصل تو کار من به اصول

*

دولت آن است که بی خون دل آید به کنار

ورنه با سعی و عمل کار جهان این همه نیست

حافظ در بعضی آیات، از واژه «نودولتان» استفاده کرده و مضمون آفرینی می‌کند.

دهخدا، کلمه «نودولتان» را این گونه توضیح می‌دهد:

«نودولتان: تازه به دوران رسیده. سو کیسه. نو خاسته».

نیز در این معنی، بیت زیر را از حافظ نقل کرده است:

یا رب این نو دولتان را بر خر خودشان نشان

کاین همه ناز از غلام ترک و استر می‌کنند

آنان که تازه به مال و مقام می‌رسند، به کبر و نخوت مبتلا می‌شوند. معمولاً این نوع

افراد، در جامعه پسندیده نیستند. حافظ نیز در بیت مزبور نظار ناراحتی کرده است و از

خدا آرزو می‌کند که این اشخاص را دوباره به حالت اول خود برگرداند.

فرهنگ عمید نیز، بیت مزبور حافظ را در ذیل واژه «نودولت» نقل کرده است.

دهخدا اضافه می‌کند که:

«واژه «دولت»، همچنین به معنی اقبال و بخت و سعادت و بهره‌مندی به کار برده

می‌شود. نیز نقیض کامگاری، کامرانی، شادکامی، بخت، طالع، شانس، بخت خوش،

بهروزی، نیکبختی، بختیاری، گردش نیکی، نوبت غنیمت، خوشبختی، گردش

زمانه به نیکی و ظفر و اقبال به سوی کسی و در فارسی خوش‌عنان، نیک عهد،

فیروز، بلند بالا، برنا، سرشار، پایدار، پهلو دار، جاوید، جاودان، جاودانه، بی زوال،

پایدار، پا در رکاب، تندرست و کامگار از صفات دولت است و در محل سیاس

گویند به دولت او، از دولت او، مثل از اقبال او و با اقبال او و با لفظ آمدن و

راندن و یافتن و داشتن و آخر شدن و حقتن نیز آمده و استعاره است. گردش

زمانه به نیکی و اقبال، نقیض نکبت باشد».

دهخدا در توضیح همین معنی، آیات زیر را از حافظ آورده است:

دولت صبح آن شمع سعادت پرتو باز پرسید خدا را که پروانه کیست

در بیت مذکور و در بیت ذیل، حافظ واژه «دولت» را به معنی خوشبختی و اقبال

آورده است:

دانی که چیست دولت دیدار یار دیدن در کوی او گدایی بر خسروی گزیدن

کلمه مرکب «دولت تیز»:

خار در صحبت گل دولت تیزی می‌راند گل چو بریاد شد آن دولت خار آخر شد دهخدا کلمه مرکب «دولت تیز» را این‌گونه توضیح می‌دهد:
اقبالی که مردم را یکایک به مرتبه بلند رساند. کتابه از دولتی که یکایک زیاده از استعداد به‌کسی رسد و چنان دولت، سریع‌الزوال می‌باشد و صاحب این دولت را تیز دولت و نو دولت می‌گویند.

دولت مستعجل: حافظ در بیت زیر از کلمه مرکب «دولت مستعجل» به معنی دولت تیز و دولت زودگذر استفاده کرده است.

راستی خاتم فیروزه بو اسحاقی خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود
دهخدا در این باره توضیح می‌دهد: «دولت مستعجل»: اقبال و بخت زودگذر.
تیز بیت بالا را در توضیح این معنی نقل کرده است.

ذوالنور، بیت مذکور را این‌طور شرح می‌دهد:

«فیروزه بو اسحاقی! فیروزه منسوب به معدن نیشابور، در نیشابور چند کان فیروزه هست، یکی از آنها را بو اسحاقی گویند. اینجا اشاره دارد به شاه شیخ ابواسحاق اینجو، پادشاه فارس که به دستور امیر مبارزالدین محمد مظفری کشته شد. امیر مبارزالدین، شاه شیخ ابواسحاق را تسلیم فرزندان امیر حاجی که به دستور شاه ابواسحاق کشته شده بود، کرد تا به انتقام خون پدر او را بکشند؛ پسر کوچک، سید امیر حاجی موسوم به امیر گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی
قطب‌الدین سر او را به دو ضرب شمشیر از تن جدا ساخت.»

حافظ نیز در بیت بالا به این موضوع اشاره می‌کند.

خواجه شمس‌الدین محمد حافظ، صوفی بزرگ و عارف با کمال و از بزرگترین و معروف‌ترین شاعران سرزمین ایران است که در قرن هشتم هجری قمری در شهر شیراز می‌زیسته است. او از سایه پدری محروم بود ولی در کنف حمایت مادر بودن، او را به‌خمیرگیری و کسب معاش و سواد واداشت. پس از خمیرگیری، جاذبه علوم شرعی و ادبی او را به مجالس علما و ادبای شیراز می‌کشاند. داستانی که در بی‌اعتنایی و بی‌پروایی حافظ شیرازی نسبت به تیمور در ادبیات جهان شهرتی دارد، مکالمه‌ای است بین حافظ و تیمور گورکان. در وقت ورود امیر تیمور گورکانی به شیراز و قتل شاه منصور، خواجه حافظ در حیات بود. خواجه را احضار کرد و گفت: با آنکه من اکثر

ربع مسکون را به ضرب شمشیر مسخر کرده‌ام، تو سمرقند و بخارا را که فی‌الحقیقه وطن مألوف من است به‌حال هندویی بخشیده‌ای؟ خواجه فرمود که از این حالت بخششی‌ها است که با این فقر و مسکنت می‌گذرانم. آن بیت در دیوان حافظ این‌طور آمده است:

اگر آن ترک شیرازی به دست آرد دل ما را

به‌حال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را

مسلم است که زبان تکیه گاه اندیشه و تفکر انسانی است که به‌مرور زمان و مکا و با کاربرد کلمات، اصطلاحات و ترکیبات، اندیشه انسان را به‌لوح فکر می‌رساند علاوه بر این نشان می‌دهد که یک شاعر و یا یک نویسنده بزرگ چطور از یک کلمه در معانی مختلف استفاده می‌کند. همین‌طور واژه «دولت» است که شاعری بی‌اعتنا به دنیا ما فیها، مانند حافظ از آن در شعر خود نه تنها استفاده کرده بلکه مضمون آفرینی کرده است و سخن خویش را با یک نوع تازگی عنوان می‌کند. به عقیده حافظ هیچ بهت از لطف سخن و طبع سلیم نیست و به‌خود تلقین می‌کند که اگرچه از سیم و زر هیچ در دست ندارد اما باید که قناعت بکند و از خداوند متعال سپاسگزاری بکند چون دولت سخن دارد:

حافظ از سیم و زرت نیست چه شد شاکر باش

چه به از دولت لطف سخن و طبع سلیم

قضیه طوفان و ساختن کشتی توسط نوح در ادبیات فارسی، مضامین لطیف و تازگی و شیرینی پدیدآورده است. در ادبیات فارسی «کشتی نوح، مظهر پناهگاه و نجات‌بخش است».

در احادیث از قول پیامبر (ص) آمده است که:

«مثل اهل‌بیت من، مثل کشتی نوح است؛ کسی که بر آن سوار شود نجات می‌یابد و آنکه منصرف شد غرق می‌شود».

حافظ در بیت زیر، از تلمیح کشتی نوح استفاده می‌کند. او «دولت کشتی نوح»

نشانه بخت و اقبال بلند می‌داند که انسان به‌سبب داشتن آن از همه حوادث جهان امان می‌یابد.

حافظ از دست مده دولت این کشتی نوح ورنه طوفان حوادث ببرد بنیاد
در شعر حافظ هم کشتی نوح، مظهر پناهگاهی است که او را از حوادث جهان در
امان می‌دارد و این پناهگاه مایه خوشبختی و سعادت‌مندی نیز است. حافظ در این بیت
به دو مطلب اشاره می‌کند: ابتدا به شکست خوردن شاه محمود از شاه شجاع و ورود شاه
شجاع به شهر شیراز؛ دوم به نجات آخرت و عقبی و حدیث قدسی رسول اکرم صلی الله
علیه و آله و سلم که طبق آن، هر که جبل اسلام را استوار بگیرد در امان می‌ماند.
با توجه به بیت بالا، می‌توان گفت که حافظ با به‌کاربردن واژه «دولت» نه تنها
مضمون آفرینی می‌کند بلکه مضمون را وسعت هم می‌بخشد.

بیت دیگر:

چشم بد دور کز آن تفرقات باز آورد طالع نامور و دولت مادرزاد
دولت مادرزاد: اقتدار و توانایی طبیعی و جبلتی است. در بیت مذکور حافظ به دوره
خواجه جلال‌الدین اشاره کرده است. معمولاً حافظ از واژه «دولت»، به اقتدار شاهان
زمان خود اشاره می‌کند:
بیت دیگر:

سحرم دولت بیدار به‌بالین آمد گفت برخیز که آن خسرو شیرین آمد
در این بیت دولت به معنی بخت و اقبال آمده است و واژه «بیدار» صفت بخت و
دولت است. تلمیح خسرو شیرین در شعر صنعت ایهام دارد. یکی آن خسرو که
محبوب شیرین است در مثنوی خسرو و شیرین نظامی گنجوی. دوم صفتی است که در
رفتار و کردار پسندیده و کامل است. در این بیت، سحر که مظهر نور و روشنی و
خوشبختی است و دولت که آن هم نشانه خوشبختی است، سوم خسرو شیرین که
محبوب شیرین است و در وقت صبح برای بازدید شیرین به‌بالین او آمده است که
نشاندنده کردار و رفتار خوب اوست. دوم این که می‌گویند، خوابی که در وقت سحر
می‌بیند راست باشد. یعنی خسرو، محبوب خود شیرین را در حالت بیداری و حقیقت
دیده است.

در بیت زیر، حافظ خواهان دولت از مرغ همای و سایه او است. زیرا قدام مرغ
همای را موجب سعادت و خوشبختی می‌دانستند و به عقیده ایشان سایه‌اش بر سر

هر کسی بیفتد او را خوشبخت می‌کند و برعکس آن سایه زاغ و زغن بدبختی می‌آورد.
حافظ هم مانند شعرای دیگر مرغ همای را مظهر خوشبختی می‌داند و زاغ و زغن را
مورد بدبختی. او واژه «دولت» را در همین معنی به‌کار برده است. می‌گوید:

دولت از مرغ همایون طلب و سایه او زانکه با زاغ و زغن شمشیر دولت نبود
حافظ نیکبختی و اقبال را حاصل قضا و قدر می‌داند. او فکر می‌کند که سعادت‌مندی
و خوشبختی فیض ربانی است. هر که از این فیض در ازل فیض‌یاب شده است تا ابد
با مراد زندگی می‌کند:

در ازل هر کو به فیض دولت ارزانی بود تا ابد جام مرادش همدم جانی بود
در این بیت، حافظ واژه «دولت» را به معنی خوشبختی و کامرانی آورده است.

در سال ۷۵۰ هجری قمری امیر مبارزالدین، محمد بن علی ملقب به خواجه قوام‌الدین
را به وزارت و تربیت پسر خود شاه شجاع انتخاب کرد. وقتی شاه شجاع جلوس کرد او
را به وزارت خویش گزید. حاجی قوام‌الدین مرتبی و سرپرست حافظ بود. حافظ بارها
در ابیات مختلف، اسم مرتبی خود را با عزت و احترام می‌برد. در بیت زیر از کلمه
دولت استفاده کرده و برای خوشبختی حاجی قوام‌الدین دعا می‌کند. ابتدا در مصرع اول
سه بار از خواجه قسم می‌خورد. اول قسم جان خواجه، دوم از حق قدیم وی و سوم از
عهد درشتش. و بعداً در مصرع دوم دعاگوی خوشبختی وی است. حافظ در این بیت
واژه «دولت» را به معنی خوشبختی آورده است.

به‌جان خواجه و حق قدیم و عهد درست

که مونس دم صبحم دعای دولت تست
ولی در بیت زیر با این که خوشبختی و سعادت را با نظر جسمانی در آغوش
نمی‌بیند باز هم جان خویش را بر در آستانه دوست نثار می‌کند:

به‌تن مقصرم از دولت ملازمت ولی خلاصه جان خاک آستانه تست

حافظ گوشه چشم را برای خوشی دوست وقف کرده و اختصاص داده است:

بی‌خیالش مباد منظر چشم زانکه این گوشه خاص دولت دوست

از این بحث نتیجه‌گیری می‌توان کرد که حافظ در هر سه بیت بالا کلمه «دولت» را
به معنی خوشی و نیکبختی آورده است.

حدیث معروفی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است که معمولاً در کتب صوفیان و عرفا به این ترتیب روایت شده است:

«الْفَقْرُ فَخْرِي وَ بِهِ أَفْتَخِرُ» از این حدیث مقام فقر را اشاره کرده‌اند. نیز در قرآن کریم آمده است: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ»^۱

در لغت، فقر از کلمات عربی و مصدر است به معنی تنگدستی، تهی دستی و ناداری ولی در اصطلاح صوفیان نیازمندی به خدای تعالی و بی‌نیازی از خلق است [و آن مرتبه‌ای شریف و والاست و بنده نباید از همه چیز بگسلد و روی به خدا کند که غنی مطابق است].

فقر در نظر صوفیان از مقامات مهم و قابل توجه به‌شمار می‌رود و عبارت است از نیازمندی به باری تعالی و بی‌نیازی از غیر او.

و فقیر واقعی، فقر را ظاهر نمی‌کند، او به مقام فقر رسیده و فقط نیازمند به حق است، معلوم است که اسلام آن‌گونه بی‌چیزی و تهی دستی مسلمان را نمی‌پسندد. و در حدیث دیگر آمده که «كَادَ الْفَقْرُ أَنْ يَكُونَ كُفْرًا» نزدیک است که فقر به کفر بینجامد. در رساله تفسیری^۲ آمده است:

درویشی شعار اولیا بود و پیرایه اصفیا و اختیار حق سبحانه و تعالی خاصگان خویش را از اتقبا و انبیا علیهم السلام. و درویشان، گزیدگان خدایند از بندگان او و موضع رازهای او... و درویشان صابره، همنشینان خدای باشند در قیامت او چنین خبری نیز آمده است از رسول ص.^۳

حافظ در ابیات زیر به همین موضوع اشاره می‌کند و فقر را که در نزد صوفیان یکی از مهم‌ترین مقام‌ها است به دولت فقر و درویشی که صفت درویشان است تعبیر کرده است:

دولت فقر خدایا به من ارزانی دار

کین کرامت سبب حشمت و تمکین من است

*

دولتی را که نباشد غم از آسیب و زوال بی‌تکلف بشنو دولت درویشان است

*

دولت عشق بین که چون از سر فقر و افتخار

گوشه تاج سلطنت می‌شکنند گدای نو

*

روزگاری شد که در میخانه خدمت می‌کنم

در لباس فقر کار اهل دولت می‌کنم

محبت، سومین حال از حالات صوفیان است. به گفته تفسیری:

"محبت به‌زبان علما ارادت بود، و مراد قوم (عرفا) به محبت ارادت نیست؛ زیرا که ارادت به‌فدیم تعلق نگیرد. انا آنکه حمل کند بر ارادت تقرب بدو، جل جلاله و تعظیم او را... اما محبت حق تعالی بنده را ارادت نعمتی بود مخصوص بر او، چنانکه رحمت وی ارادت انعام بود. پس رحمت خاص‌تر بود از ارادت، و محبت خاص‌تر بود از رحمت..."^۱

به گفته یکی از پیران: "محبت مستی‌ای بود که خداوند وی با هوش نباید الا به‌دیدار محبوب: و آن مستی که به‌وقت مشاهدت، آن را وصف نتواند کرد".

مصباح الیهادیه، برای محب صادق چند علامت ذکر کرده است که به‌اختصار عبارت است از:

"اول این‌که در دل، محبت دنیا و آخرت نبود؛ هر حسن که بر او عرضه کنند بدان التفات ننماید؛ وسایل وصول محبوب را دوست دارد و مطیع باشد... محبوب را در جمیع اوامر و نواهی طاعت دارد؛ در هر آنچه اختیار کند رضای محبوب منظور باشد..."^۲

"بسیاری از این علامات در باب عشق و معشوق نیز گفته می‌شود؛ و در حقیقت محبت سرآغازی است برای که در اشراق و عرفان اشراقی، جایگاه اساسی و

۱. تفسیری، عبدالکریم بن هوزن، رساله تفسیری، ترجمه از ابوعلی حسن بن احمد عثمانی، تصحیح ندیع الزمان

فروزانفر، انتشار سگه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۵ ه. ش، ص ۴-۵۵۲

۲. کاشانی، عزالدین محمود، مصباح الیهادیه، تصحیح جلال‌الدین همایی، ص ۱۰-۴۰۶

«بهی در د...»^۱

مرحوم استاد فروز تفر، درباره نوحه حافظ به عشق چنین گفته است:

«هر یک از مسایح صوفیان، سید کار و طریقت خود را بر کسب یکی از مقامات و پابنداری در تحقق بدان با سیر در یکی از احوال و مراقبت آن نهادند... و برخی از مشایخ راستین، عشق و داد را پایه ترقی و کیمبای سعادت شمرده‌اند که سردهسته آنان مولانا جلال‌الدین و خواجه حافظ می‌باشند...»^۲

حافظ در بیت زیر به همین عشق اشاره می‌کند و با وجود پیری به سبب این عشق، جوانی بخت جهان می‌شود:

قبح پر کن که من از دولت عشق / جوان بخت جهانم گرچه پیرم

کلمه پیر در لغت به معنی کهنسال و سالخورده و در اصطلاح اهل تصوف، مرشد، رهبر، پیر طریقت و انسان کامل است و پیر مغان انسان کامل و رهبر روحانی می‌باشد.

حافظ آرزومند یک انسان کامل و پیشوای روحانی است، چون او خیال می‌کند که در این دنیا انسان کامل شدن مشکل است و بقیه امور آسان است، او می‌گوید:

دولت پیر مغان باد که باقی سهل است / دیگری گو پرو و نام من از یاد پیر

وقتی که حافظ از همه یاران و همشیمان جدا می‌شود آن موقع استانه دولت خدا پناهگاه او است. در بیت زیر حافظ از کلمه «دولت» خانه و منزل معنی گرفته است.

یاران همشین همه از هم جدا شدند / ماییم و استانه دولت پناه تو

شعر حافظ انسان الغیب از شیرینی و لطف از کمال معنی و جذابیت خاص برخوردار است و مانند این مقوله: «هر چه از دل می‌خیزد بر دل می‌ریزد» بر دل‌های خوانندگان و شنوندگان تأثیر شدیدی می‌گذارد و بر جان‌ها اثر می‌کند. شعر حافظ علاوه بر جنبه عرفانی، از خصوصیات گوناگونی سرشار است که یکی از آنها صنایع شعری است.

به قول دکتر سید ضیاء‌الدین سجادی:

«و بیش از هر صنعت از صنایع بدیعی، لفظی و معنوی و از ابهام و تناسب استفاده کرده و به همه شاعران و نویسندگان بیش از خود نظر داشته است همچنین در شعر حافظ، بیش از همه، صنعت انداخ به چشم می‌خورد که! صنعت تعریف قدما از خصوصیات هر سخن عالی است. در این صنعت اکثر صنایع بدیعی در شعر بدون تکلف و تصنع می‌آیند. حافظ تمام اصطلاحات و رموز تصوف و عرفان را به بهترین و لطیف‌ترین عبارت بیان کرده و سخن را به حد اعجاز رسانده است.»^۳

با این‌که حافظ شیرین سخن از کلمه «دولت» دو معانی مختلف استفاده کرده است باز رعایت صنایع بدیعی، لفظی و معنوی را از دست نداده است. در اشعارش بیشتر واژه «دولت» را به صورت اضافه تشبیهی به کار برده است. مثلاً:

«دولت فقیر» خندایا نه من ارزائی دار

کین کرامت سبب حشمت و تمکین من است

*

سحرم «دولت بیدار» به بالین آمد / گفت برخیز که آن حسرو شیرین آمد

*

«سمند دولت» اگر چند سر کشیده رود / ز هم‌رهان به سر تازیانه باد آید

در آیات مذکور «دولت فقر»، «دولت بیدار»، و «سمند دولت»، اضافه تشبیهی است که واژه دولت به «فقر»، «بیدار»، و به «سمند» تشبیه شده است.

در بیت زیر، حافظ کلمات مترادف آورده است.

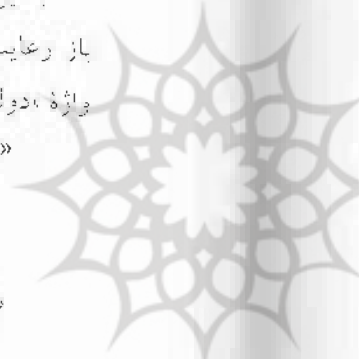
بخت از دهان دوست نشانم نمی‌دهد / دولت، خیر ز راز نهانم نمی‌دهد

بخت و دولت کلمه‌های مترادف‌اند. دوم در دنیای حس، دهان کوچک و غنچه گونه

مورد پسند بوده است و به همین دلیل برای بخت و دولت، پیدا کردن آن مشکل می‌شود.

در بیت زیر حافظ «دولت» را این‌گونه به کار برده:

تا غنچه خندان، دولت به که خواهد داد / ای شاخ گل رعنا از پیر که می‌روی



ژوبشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

۱. سجادی، سید ضیاء‌الدین «مقدماتی بر مثنوی عرفان و تصوف»، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی، ص ۲۶-۷
۲. «سعدی، سعدی و سهروردی»، مقاله بدیع فرمان فروز تفر، چاپ وزارت فرهنگ، ۱۳۲۶ ه.ش، ص ۸۳
۳. بحواله دکتر سید ضیاء‌الدین سجادی، ص ۱۹۹

در اینجا، غنچه خندان استعاره از لب و دهان معشوق است.

دولت، به معنی خوشبختی و خوش نصیبی آمده است.

در این بیت گل رعنا، گل درآتشه را گویند که یک طرف آن سرخ و طرف دیگر زرد باشد، یعنی که دولت و خوشبختی به هر کسی نمی رسد. این هم مانند خطایای دیگر خداوند است و حافظ می خواهد بپند که سعادت بوسه دادن دهان معشوق را خداوند نصیب چه کسی خواهد کرد.

حافظ، حافظ قرآن بود. او معتقد است که همه نعمت های خداوند که نصیب وی شد، از دولت قرآن است:

صبح خیزی و سلامت طلبی چون حافظا

هرچه کردم همه از دولت قرآن کردم

هیچ حافظ نکند در خم مجراب فلک

این تعجب که من از دولت قرآن کردم

حافظ شهرت خود را در دنیای شعر به یمن دولت منصور شاهی می داند:

به یمن دولت منصور شاهی علم شد حافظ اندر نظام اشعار

فهرست ابیاتی که حافظ در غزل از واژه «دولت» استفاده کرده است:

تعالی الله چه دولت دارم امشب که آمد ناگهان دلدارم امشب

*

صبح دولت می دمد کو جام همچون آفتاب

فرستی زین به کجا باشد بده جام شراب

*

حافظ بر آستانه دولت نهاده سر

دولت در آن سر است که با استان یکیست

*

به جان خواجه و حق قدیم و عهد درست که مونس دم صبحم دعای دولت توست

*

وصل تو اجل را ز سرم دور همی داشت از دولت هجر تو کنون دور نموده است

*

از آستان پیر مغان سر چرا کشیم

دولت در این سرا و گشایش در این درست

*

مرا ذلیل مگردان به شکر این نعمت که داشت دولت سرمد عزیز و محترمت

*

دولت آنست که بی خون دل آید به کنار

ورنه با سعی و عمل باغ جنان این همه نیست

*

بی خیالش مباد منظر چشم ز آنکه این گوشه حاص دولت اوست

*

دولتی را که نباشد غم از آسیب زوال بی تکلف بشنو دولت درویشان است

*

دولت فقر خدایا به من ارزانی دار

کین کرامت سبب حشمت و تمکین من است

*

به تن مقصرم از دولت ملازمت ولی خلاصه جان خاک آستانه است

*

مگر به تیغ اجل خیمه برکنم، ورنه

رمیدن از در دولت نه رسم و راه من است

*

گفتم ای مسند جم جهان بینت کو

گفت افسوس که آن دولت بیدار بخفت

*

صبح دولت طلوع طلعت اوست شام ظلمت نشان ظلمت اوست

*

چشم بد دور کز آن تفرقه است باز آورد طالب نامور و دولت مادرزاد

*



حافظ از دولت عشق و سلیمانی شد

یعنی از وصل نواش هست کنون یاد به دست

*

کلاه دولت خسرو کجا به چشم آید که خاک کوی شما عزت کلاه من است

*

آن شب قدر که گویند اهل خلوت امشب است

یا رب این تأثیر دولت از کدامین کوی است

*

حافظ از دست مده دولت این کشتی نوح ورنه طوفان حوادث ببرد بسیالات

*

دولت صحبت آن شمع سعادت یرتو باز پرسید خدا را که به پروانه کیست

*

سحرم دولت بیدار به بالین آمد گفت برخیز که آن خسرو شیرین آمد

*

گفتم دعای دولت او ورد حافظ است گفت این دعا ملایک هفت آسمان کنند

*

یا رب این نو دولتان را بر خر خودشان نشان

کاین همه ناز از غلام توگ و استر می کنند

*

بخت از دهان دوست نشانم نمی دهد دولت خیر ز راز نهانم نمی دهد

*

راستی خاتم فیروزه جو اسحاقی خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود

*

هاتف آن روز به من مزده این دولت داد که بدان جور و جفا صبر و ثباتم دادند

*

دولت از مرغ همایون طلب و سایه او ز آنکه با زاغ و زغن سپهر دولت نبود

*

باورم نیست ز بدعهدی ایام هنوز

قصه غصه که در دولت بار آخر شد

*

در لزل هر کو به فیض دولت ارزانی بود

تا ابد جام مرادش همدم جانی بود

*

گر دولت وصال خواهد دری گشودن

سرها بدین تخیل بر آستان توان زد

*

دارم امید برین اشک چو باران که دگر

برق دولت که برکت از نظرم باز آید

*

دوام عمر و ملک او بخواه از لطف حق ای دل

که چرخ این سگله دولت به دور روزگار زد

*

سمند دولت اگر چند سر کشیده رود

ز همرهان به سر تازیانه یاد آرید

*

دیدم به خواب خوش که به دستم بیاله بود

تعبیر رفت و کار به دولت حواله بود

*

طاير دولت اگر باز گنداری بکند

باز باز آید و با وصل قرار می بکند

*

نظار بر قرعه نوبتی و یمن دولت شاهست

بده کام دل حافظ که فال بختیاران زد

*

هر آن کو خاطر مجموع و بار نازنین دارد

سعادت همدم او گشت و دولت هم نشین دارد

*

وفا از خواجگان شهر با من

کمال دولت و دین بوالوفا کرد

*

از چنگ منش اختر بد مهر بهدر برد

آری چه کنم دولت دور قمری بود

*

فلک علامی حافظاً به طلوع کند

که التجا بهدر دولت شما آورد

*



تنش درست و دلش شادباد و دولت خوش
 که دست دادش و یاری ناتوانی داد *

دولت پیر مغان باد که باقی سهلست
 دیگری گو برو و نام من از یاد پیر *

این یک دو دم که دولت دیدار ممکنست
 دریاب کار دل که نه بیداست کار عمر *

عمر عزیز همدم من باش یک دمی
 تا خوش شود به دولت وصل تو کار من *

به یمن دولت منصور شاهمی
 علم شد حافظ اندر نظم اشعار *

خوش دولتی ست خرم و خوش خسرو کریم
 یارب ز چشمم زخم زمانش نگه دار *

غرض کرشمه حُسن است ورنه حاجت نیست
 جمال دولت محمُود را به زلف ایساز *

به فرو دولت گیتی فرور شاه شجاع
 که هست در نظر من جهان حقیر متاع *

یار با ماست چه حاجت که زیادت طلبیم
 دولت صحبت آن مونس جان ما را بس *

آلا ای دولت طالع که قدر وصل می دانی
 گوارا بادت این عشرت که داری روزگاری خوش *

اگر به گوی تو باشد مرا جمال وصول
 رسد ز دولت وصل تو کار من به حصول *

روزگاری شد که در میخانه خدمت می کنم
 در لباس فقیر کار اهل دولت می کنم *

حافظ از سیم و زبرت نیست چه شد ساگر باش
 چه به از دولت لطف سخن و طبع سلیم *

قدح پر کن که من در دولت عشق
 جوان بخت جهانم گرچه پیرم *

باز آی ساقیا که هوا خواه خدمتم
 مشتاق بندگی و دعاگوی دولتم *

دورم به صورت از در دولت سرای دوست
 لیکن به جان و دل ز مقیمان حضرتم *

صیح خیزی و سلامت طلبی چون حافظ
 هر چه کردم همه از دولت قرآن کردم *

ای مه صاحب قرآن از بنده حافظ یاد کن
 تا دعای دولت آن حُسن روز افزون کنم *

هیچ حافظ نکند در خم محراب فلک
 این تنعم که من از دولت قرآن کردم *

ای گلبن جوان بر دولت بخور که من
 در سایه تو بلبل باغ جهان شدم *

حافظ جناب پیر مغان جای دولتست
 من ترک خاک بوسی این در نمی کنم *

از یمن شاه و دولت رندان پاکباز
 پیوسته صدر مضطبه ها بود مسکنم *

من نه آنم که ز جور تو بنالم حاشا
 بنده معتقد و چاکر دولت خواهم *

کو فرصتی که خدمت پیر مغان کنم
 وز پند پیر دولت خود را جوان کنم *

تا سایه مبارکت افتاد بر سرم
 دولت غلام من شد و اقبال چاکرم *



سایه دولت فتد بر سر عالم بسی
گر بزند مرغ ما مال و پری در جهان *

دانی که چیست دولت دیدار یار دیدن
در کوی او گدایی بر خسروی گریش *

ابروی دوست گوشه محراب دولتست
انجا جمال چهره و حاجت بخواه ازو *

نمی کند دل من میل زهد و توبه ولی
به نام خواجه بکوشیم و فر دولت او *

دولت فقربین که چون از سر فقر و افتخار
گوشه تاج سلطنت می سجد گدای نو *

گسر دیگر بر آن در دولت گذر بود
بعد از ادای خدمت و عرض دعا بگو *

دلا دایم گدای کسوی او باش
به حکم آنکه دولت جانودان به *

وصال دولت بیدار ترسمت ندهند
که خفته ای تو در آغوش بخت خواب زده *

گنج عشق خود نهادی در دل ویران ما
سایه دولت برین کنج خراب انداختی *

در مذهب طریقت خامی نشان کفرست
ازی طریق دولت جلالی است و جسنی *

مسد فروز دولت، کان شکوه و شوکت
برهان ملک و ملت، بونصر بوالعالی *

سحرم هاتف میخانه به دولت خواهی
گفت باز ای که دیرینه این درگاهی *

تا غنچه خندان، دولت به که خواهد داد
ای شاخ گل رعنا از بهر که می روی *



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

ماه اگر بی تو برآید به دو نیمش بزنند
دولت احمدی و معجزه سبحانی *

کام بخشی گردون عمر در عوض دارد
جهت کن که از دولت داد عیش بستانی

ابیاتی که حافظ از واژه «دولت» در فصایید به کار برده است

بعد از آن که حافظ از مراحل سیر و سلوک گذشته و به مقام عرفان رسید، مورد توجه بزرگان زمان قرار گرفت. شاهان و وزیران او را مورد تحريم و تکریم قرار می دادند. حافظ نیز بسیاری از آنان را ستوده است. از میان آنان شاه شجاع (م: ۷۸۶ ه.ق)، شاه منصور (م: ۷۹۵ ه.ق)، سلطان احمد بن شیخ اویس ایلکانی (۸۱۳-۷۸۴ ه.ق) که شاه بغداد بود، ابواسحق اینجو که در سال ۷۵۸ هجری قمری مقتول شد، حاجی قوام الدین محمد صاحب عیار (م: ۷۵۵ ه.ق) کلانتر شیراز و وزیر شاه شجاع بود، حاجی قوام الدین حسن تمغامی (م: ۷۵۴ ه.ق)، اسیر سارزالدین و جلال الدین که وزیر شاه شجاع و از ممدوحین حافظ شیراز بودند. حافظ در اشعارش، از آنان نیز یاد کرده است. در قصیده‌ای که او در مدح شاه شجاع سروده است، از واژه دولت به معنی حکومت و سلطنت و ثروت استفاده کرده است:

اعظم جلال دولت و دین آنکه رفتنش
دارد همیشه توسن ایام زیران

یا این بیت:

تو شاکری ز خالق و خلق از تو شاکرند
تو شادمان به دولت و ملک از تو شادمان

یا این بیت:

تو آفتاب ملکی و هر جا که می روی
چون سایه از قفای تو دولت بود روان

ولی در بیت زیر، دولت به معنی ثروت آمده است:

آستانه موضع دولت نه اکنونست و بس
دارد این قصر معلی نقش تاریخ قدم

در مدح حاجی قوام سرود:

قوام دولت و دینی محمد بن علی
که می درخشدهش از چهره فر یزدانی

طراز دولت باقی تبرا همی زیبد
که همست نبرد نام عالم فانی

در همه ابیات بالا، واژه «دولت» به معنی سلطنت و حکومت آورده شده است. نیز حافظ در رباعی زیر از کلمه دولت در معنی حکومت استفاده کرده است:

نی دولت دنیا به ستم می‌آرزد نی لذت هستی به‌الم می‌آرزد
نی همت هزار سال شادی جهان با محنت پنج روزه غم می‌آرزد

*

باز ای ساقیا که هواخواه خدمتم مشتاق بندگی و دعاگوی دولتم

واژه «دولت» که در قطعات حافظ به کار رفته است:

ای احسب زمانه ز بهر خدا بگوی با آن شعی که دولت او بود باد بر مزید
حافظ در این بیت کلمه «دولت» را به معنی حکومت و سلطنت آورده است. باید
گفت که لطف سخن و طبع سلیم حافظ چنین دولتی است که در مقابل این دولت سیم
و زر، ارزشی ندارد:

حافظ از سیم و زرت نیست چه شد شاکر باش

چنه به‌از دولت لطف سخن و طبع سلیم

اجمالاً باید گفت که واژه «دولت» در شعر حافظ به چهار معنی به کار رفته است.

اول، به معنی سعادت، بخت نیک، خوشبختی و طالع سعد. مثلاً:

دارم امید برین اشک چو باران که دگر برق دولت که برفت از نظرم باز آید

*

دیدم به خواب خوش که به‌دستم پیاله بود تعبیر رفت و کار به‌دولت حواله بود

دوم، کلمه «دولت» را به معنی دستگاه، جاه و مکتب و اقتدار آورده است. مانند بیت:

زیر:

فلک غلامی حافظ به طوع کند که التجا به‌در دولت شما آورد

*

یا رب این تو دولتان را بر خر خودشان نشان

که این همه ناز از غلام ترک و استر می‌کنند

سوم، به معنی سیاست امروز یعنی هیئت حاکمه و رجال سیاست آورده است

مانند:

مسند فراز دولت، کان شکوه و شوکت برهان ملک و ملت، بونصر بوالمعالی

چهارم، به معنی مدد و یمن و همت و غیره. مانند بیت زیر:

اگر به‌کوی تو باشم مرا مجال وصول رسد به‌دولت وصل تو کار من به‌احول

نتیجه بحث اینکه حافظ از واژه دولت در غزل‌ها، قصیده‌ها و قطعه‌ها و رباعیات
خویش استفاده کرده، گاهی به صورت تلمیح، گاهی به صورت تشبیه و گاه به صورت
کنایه و استعاره و از این کلمه معانی مختلفی برداشت کرده است.

به قول فرهنگ واژه‌نامه حافظ، حافظ ۸۶ بار از کلمه «دولت» در شعر خود استفاده
کرده است. در حالی که این درست نیست، چون از بررسی بالا و از فهرست‌ها که رافضی
سطور جدا جدا برای هر غزل، قصیده، قطعه و رباعی آورده است می‌توان دید که حافظ
در غزل ۸۷ بار، در قصاید ۹ بار، در رباعیات ۱ بار و در قطعات ۱ بار از این واژه
استفاده کرده است.

بنابراین کاربرد کلمه «دولت» در دیوان حافظ مجموعاً به ۹۸ بار می‌رسد. ممکن
است که این تعداد بیشتر هم می‌باشد.

منابع

۱. سخادی، سید ضیاء‌الدین: *مفرداتی بر معانی عرفان و تصوف*. سازمان مطالعه و تدوین
کتاب علوم انسانی، دانشگاه‌ها (سمت)، تهران، ۱۳۷۲ ه.ش.
۲. قشیری، عبدالکریم بن هوزن: *رسالة تفسیریه*: ترجمه از ابوعلی حسن بن احمد عثمانی.
تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، انتشار نگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۵ ه.ش
۳. کاشانی، عزالدین محمود بن علی: *مصباح الیهادیه و مفتاح الکفایه*. تصحیح جلال‌الدین
همایی، نشر هما، ۱۳۶۷ ه.ش.
۴. محمد بن منور: *اسرار التوحید*، تصحیح و تعلیقات محمد رضا شفیعی کدکنی، انتشارات
آنگاه، تهران، ۱۳۶۷ ه.ش.